

**سر لشکر دکتر سیدیحیی رحیم صفوی در آیینه واگویه‌ها و یادمان‌هایش**

**«از جنوب لبنان تا جنوب ایران» روایتی از یک مبارزه طولانی**

■ شاهد توحیدی



اثری که هم‌اینک در معرفی آن سخن می‌رود، شامل خاطرات سرلشکر پاسدار دکتر سیدیحیی رحیم صفوی است که هم‌اینک چاپ چهارم آن به بازار کتاب آمده است.

این مجموعه از سوی مجید نجف‌پور تدوین شده و مرکز اسناد انقلاب اسلامی، به انتشار آن همت گماشته است. در تارنمای ناشر، زندگینامه راوی به ترتیب پی آمده بازگو شده است: «سیدرحیم صفوی در سال ۱۳۳۱ ه‍.ش، در شهرستان لنجان از توابع استان اصفهان در خانواده‌ای متدین به دنیا آمد. پس از گذراندن تحصیلات ابتدایی و متوسطه وارد دانشگاه تبریز گردید و در جریان مبارزات سیاسی دانشجویی قرار گرفت و با شخصیت‌هایی چون شهید آیت‌الله قاضی طباطبایی بیش از پیش آشنا گردید. در قیام مردم تبریز (بهمن ۱۳۵۶)، فعالانه حضور داشت و مجروح شد. پس از آنکه مورد واپس‌بازان خارج از مرزها آشنایی پیدا کرد، سپس با کوله‌باری از تجربه جهاد و در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی به کشور بازگشت و در تشکیل سپاه پاسداران اصفهان نقش مهمی داشت. در طی هشت سال دفاع‌مقامی به عنوان یکی از فرماندهان ارشد سپاه و در سمت جانشین فرمانده کل، خدمات زیادی انجام داد و تمام او و جنگ، قرین یکدیگر در تاریخ انقلاب ماندگار خواهد شد…»

این سایت در یادداشتی دیگر، در باب محتوای کتاب به نکات ذیل اشارت برده است: «از جنوب لبنان تا جنوب ایران، در هشت فصل تنظیم شده است که در طی این فصول، مبارزات سیاسی در دوره نهفت اسلامی و رخدادهای مهم بعد



سردار سرلشکر دکتر سیدیحیی رحیم صفوی

**در باب پیشینه سیاسی آیت‌الله سید کاظم شریعتمداری به ویژه در مقطع حکومت پیشه‌وری در سال ۱۳۲۴، تحلیل‌های گوناگونی وجود دارد. ارزیابی شما در این‌باره چیست؟**

باید در این‌باره به مقدمه‌ای اشاره کنم. وقتی صحبت از آقای شریعتمداری در میان است، تنها در مورد یک پیرمرد روحانی سخن نمی‌گویم، بلکه او فردی است که حداقل از زمان پیدایش فرقه دمکرات آذربایجان، وارد عرصه شده و نقش آفرینی می‌کند. البته الان سخن گفتن در مورد شریعتمداری با وجود اینوهی از اسناد معتبر در مراکز تحقیقاتی تاریخی، به خصوص تاریخ انقلاب اسلامی، چندان سخت نیست و تقریباً می‌شود گفت که بخش عمده‌ای از حقایق در مورد او روشن شده است. سخنان بنده نیز مطالب ابدایی نیست، بلکه بازخوانی بخشی از مطالبی است که در اسناد یاد شده موجود است.

اما در مورد سؤالتان که دیدگاه‌های مختلفی در مورد برخورد فرقه با شریعتمداری وجود دارد، اصل این سخن صحیح است، اما این ادعا که علت خروج او از تبریز اراده فرقه بوده، از قضا اتفاقات بعدی به ویژه برگشت او به تبریز در زمان حضور فرقه در این شهر، مانع از قبول این نظریه می‌شود. مرحوم آقای شریعتمداری داد، مبنی بر اینکه او تربیت‌یافته رژیم سلطنت نبود، اما قدرت‌طلبی وی را بر آن داشته که هم با مردم و هم با نظام سلطنت بازی کند! این روحیه در تمامی اندیشه‌ها و حتی رفتارهای او دیده می‌شود. به نظر بنده شریعتمداری در ماجرای فرقه نیز با خروجش از تبریز در پی صحنه‌سازی برای مردم بود. با توجه به اسناد و به احتمال قوی، او برای جلب‌نظر شاه و دستگاه حکومتی با فرقه مخالفت می‌کرد و از طرفی چون می‌دید که روحانیون مردمی مانند آیت‌الله میرزا فتاح شهیدی و… با ماندنشان در بین مردم پناهاگاه آنها شده‌اند، با توجه به همان روحیه شهرت‌طلبی، خود را به تبریز می‌رساند تا به زعم خود از قافله عقب نماند و پیشقراولی او در دیدار با محمدرضا شاه در سال ۱۳۲۶ و پس از سقوط فرقه، مؤید این مسئله است.

**اندیشه و عملکرد سیاسی آقای شریعتمداری در دوران نهفت اسلامی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟**

عمده اسناد موجود به ویژه اسناد ساواک نشان می‌دهد که جملگی فعالیت‌های سیاسی او در راستای حفظ سلطنت شاهنشاهی یا به قول خودش در مقابل روحانیت و مردم به ویژه امام خمینی، قدرت‌طلبانه، محافظه‌کارانه و حتی حسودانه و از سوی دیگر در مقابل رژیم سلطنت و شخص شاه کاملاً جانبدارانه بوده است. البته نباید فراموش کنیم که آقای شریعتمداری فقط با امام خمینی مشکل



**«خوانشی از کارنامه سیاسی آیت‌الله سید کاظم شریعتمداری» گفت‌و شنود با دکتر احمد فرشبافیان**

# حزب موسوم به خلق مسلمان در پی جدایی آذربایجان از ایران بود

**■ معصومه محرمی** روزهایی که بر ما می‌گذرد، تداعی‌گر سالروز خلع آیت‌الله سید کاظم شریعتمداری از مرجعیت، از سوی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم است. هم از این روی در بازخوانی فرازهایی از کارنامه سیاسی نامبرده با دکتر احمد فرشبافیان پژوهشگر تاریخ معاصر معاصر ایران به گفت‌و شنود نشستیم. ایم، امید آنکه مفید و مقبول آید.
■■■■

**در باب پیشینه سیاسی آیت‌الله سید کاظم شریعتمداری به ویژه در مقطع حکومت پیشه‌وری در سال ۱۳۲۴، تحلیل‌های گوناگونی وجود دارد. ارزیابی شما در این‌باره چیست؟**

باید در این‌باره به مقدمه‌ای اشاره کنم. وقتی صحبت از آقای شریعتمداری در میان است، تنها در مورد یک پیرمرد روحانی سخن نمی‌گویم، بلکه او فردی است که حداقل از زمان پیدایش فرقه دمکرات آذربایجان، وارد عرصه شده و نقش آفرینی می‌کند. البته الان سخن گفتن در مورد شریعتمداری با وجود اینوهی از اسناد معتبر در مراکز تحقیقاتی تاریخی، به خصوص تاریخ انقلاب اسلامی، چندان سخت نیست و تقریباً می‌شود گفت که بخش عمده‌ای از حقایق در مورد او روشن شده است. سخنان بنده نیز مطالب ابدایی نیست، بلکه بازخوانی بخشی از مطالبی است که در اسناد یاد شده موجود است.

اما در مورد سؤالتان که دیدگاه‌های مختلفی در مورد برخورد فرقه با شریعتمداری وجود دارد، اصل این سخن صحیح است، اما این ادعا که علت خروج او از تبریز اراده فرقه بوده، از قضا اتفاقات بعدی به ویژه برگشت او به تبریز در زمان حضور فرقه در این شهر، مانع از قبول این نظریه می‌شود. مرحوم آقای شریعتمداری داد، مبنی بر اینکه او تربیت‌یافته رژیم سلطنت نبود، اما قدرت‌طلبی وی را بر آن داشته که هم با مردم و هم با نظام سلطنت بازی کند! این روحیه در تمامی اندیشه‌ها و حتی رفتارهای او دیده می‌شود. به نظر بنده شریعتمداری در ماجرای فرقه نیز با خروجش از تبریز در پی صحنه‌سازی برای مردم بود. با توجه به اسناد و به احتمال قوی، او برای جلب‌نظر شاه و دستگاه حکومتی با فرقه مخالفت می‌کرد و از طرفی چون می‌دید که روحانیون مردمی مانند آیت‌الله میرزا فتاح شهیدی و… با ماندنشان در بین مردم پناهاگاه آنها شده‌اند، با توجه به همان روحیه شهرت‌طلبی، خود را به تبریز می‌رساند تا به زعم خود از قافله عقب نماند و پیشقراولی او در دیدار با محمدرضا شاه در سال ۱۳۲۶ و پس از سقوط فرقه، مؤید این مسئله است.

**اندیشه و عملکرد سیاسی آقای شریعتمداری در دوران نهفت اسلامی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟**

عمده اسناد موجود به ویژه اسناد ساواک نشان می‌دهد که جملگی فعالیت‌های سیاسی او در راستای حفظ سلطنت شاهنشاهی یا به قول خودش در مقابل روحانیت و مردم به ویژه امام خمینی، قدرت‌طلبانه، محافظه‌کارانه و حتی حسودانه و از سوی دیگر در مقابل رژیم سلطنت و شخص شاه کاملاً جانبدارانه بوده است. البته نباید فراموش کنیم که آقای شریعتمداری فقط با امام خمینی مشکل



آیت‌الله سید کاظم شریعتمداری در حال انجام یک مصاحبه مطبوعاتی

**در جریان رفع حجاب دختران در مدارس مذهبی، آقای شریعتمداری نامه‌ای به نخست‌وزیر وقت می‌نویسد. او ضمن حمایت از نظام شاهنشاهی، معتقد است زنان به خودی خود چادر را از سر برداشته‌اند و اگر هنوز هم تعدادی محجبه هستند، زندگی آینده آنان را به سوی کشف حجاب راهنمایی می‌کند، پس چرا باید وضعی را ایجاد کنیم که به عنوان تجاوز به آزادی مردم از طرف دشمنان ماسعنوان شود…؟ در اینجا نمی‌گویید چون حرام شرعی است این کار را نکنید، بلکه صرفاً می‌خواهد بهانه‌ای دست دشمنان حکومت نباشد!**

روحیه شهرت و قدرت‌طلبی، بخشی از جامعه را اطراف خود گرد آورد، در آغاز بنا نهفت همراه شد، ولی وقتی روند ره برشدا اقدامات انقلابی امام و مردم را هم با آن همراه دید، تاب نیاورد و از ترس مرگ، دست به خودکشی زد!از کسی که در طول سالیان دراز رژیم سلطنت، مردم و بخشی از روحانیت را بازی داده و در فرازهای مختلف تاریخی به منافع رسیده بود، بسیار بعید بود که در همان چند سال اول بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، دست به اقدامات انتحاری از قبیل حزب خلق مسلمان یا حمایت از کودتای نوزه برند، ولی این اتفاقات افتاد و من ریشه همه اینها را در همان روحیه غیرالهی حسادت به جایگاه و شأن امام و از طرفی قدرت‌طلبی وی می‌دانم. در نهایت نیز آشکار شدن اسناد همراهی او با ساواک و سلطنت بود که کارش را به سقوط کشاند. شریعتمداری تنها با ساواک همراه نبود، بلکه با خود شاه نیز ارتباط داشت! هنگامی که شاه در دانشگاه تهران هدف تیراندازی قرار گرفت، وی بلافاصله به پهلوی دوم پیام داده و برایش آرزوی سلامتی و دعای خیر می‌کند!

**آیت‌الله شریعتمداری بیشتر با چه عناصر و جریاناتی، همسویی سیاسی داشت؟**

با توجه با اسناد منتشر شده، شریعتمداری با هر گروهی که می‌توانست با امام زاویه داشته باشد، مانند ملی- مذهبی‌ها و حتی به‌رغم مبارزه با شاعرانی با بهائی‌گری، سا ووزرا و نمایندگان آن از بهائیان هم حمایت می‌کردند، ارتباط برقرار می‌کرد، امری که برای بسیاری غریب می‌نمود! **بیت آیت‌الله شریعتمداری در قم در میان چه عناصری اداره می‌شد؟ آنها در میان طلاب و مردم چه جایگاهی داشتند؟** تا جایی که اسناد اشاره و دلالت دارد، مشخص بود که بیت آقای شریعتمداری عمدتاً توسط یکی از اخوند ساواکی به نام شیخ غلامرضا زنجانی اداره می‌شد و طبیعی است که خود شریعتمداری هم تا حد زیادی تحت تأثیر او بود. اگر اسناد را دیده باشید، شریعتمداری ادعا می‌کرد که حضرت امام را می‌شناسد، اما بنا بر شواهد، وی شناخت دقیقی از ایشان نداشت! به عنوان نمونه در اسناد هم آمده است، زمانی که امام به فرانسه می‌رود، به ساواک پیام می‌دهد: «به خمینی پیشنهاد دهمید که به قانون اساسی ملتزم باشد و به ایران بیاید، منتها چون خمینی قانون اساسی را قبول ندارد، لذا هیچ وقت به ایران نخواهد آمد…» تعجب‌آور است که وی حرف امام را متوجه نمی‌شود و طبعاً نمی‌توانست پیشنهاد مؤثری را به حکومت بدهد. به نظر می‌رسد که مواضع امام، توسط افرادی خاص و به صورت گزینش شده به شریعتمداری می‌رسید.

ما در سخنرانی‌های امام می‌دیدیم که همیشه مردم حضور دارند، اما مخاطبان سخنرانی آقای شریعتمداری، طبقه‌ای از روحانیون و طلاب پیرو او و تعدادی اندک از مردم هستند که از پیش دعوت می‌شدند. در سال ۱۳۲۶ بعد از شکست فرقه دمکرات، زمانی که شریعتمداری به تبریز بازمی‌گردد، برای مردم سخنرانی نمی‌کند و تنها جایی که ظهور پیدا کرده، مجلس استقبالی از شاه است که مردم حضور ندارند! جالب است که مقلدان شریعتمداری، او را تنها به عنوان مرجع تقلیدی که اعمال مذهبی‌شان را هدایت کند، می‌پذیرفتند نه به عنوان یک رهبر سیاسی! در حالی که برای او اجرای احکام دینی در درجه دوم اهمیت قرار داشت. در جریان رفع حجاب دختران در مدارس مذهبی، وی نامه‌ای به نخست‌وزیر وقت می‌نویسد، او ضمن اعلام حمایت خود از نظام شاهنشاهی، معتقد است که زنان به خودی خود چادر را از سر برداشته‌اند و اگر هنوز هم تعدادی محجبه هستند، زندگی آینده آنان را به سوی کشف حجاب راهنمایی می‌کند، پس چرا باید وضعی را ایجاد کنیم که به عنوان تجاوز به آزادی مردم از طرف دشمنان ماعنوان شود…؟ در اینجا نمی‌گویید چون حرام شرعی است، این کار را نکنید، بلکه صراحتاً اذعان دارد که مردم ناراضی نشوند و بهانه‌های دست دشمنان حکومت نباشد! نکته دیگر این است که امریکا و اسرائیل ساواک را هدایت می‌کردند. آنها بعد از اینکه متوجه شدند امام در کشورهای همسایه مقلد و پیروانی دارد، برای منزوی کردن ایشان از آقای شریعتمداری

خواستند که نمایندگان را به کشورهای افغانستان و بحرین معرفی کند. بیت ایشان هم طبق اسناد ساواک، سه نفر را به افغانستان و دو نفر دیگر هم به بحرین معرفی می‌کند. البته نهایتاً هم هیچ نتیجه‌ای حاصل نمی‌شود.

**نسبت آقای شریعتمداری با حزب موسوم به خلق مسلمان را از بدو تا ختم آن چگونه ارزیابی می‌کنید؟**

ببینید در پاسخ به سؤال ۳، کم و بیش درباره این نکته توضیح دادم. مضاف بر آن اینکه در اغلب نقاط کشور، افکار و اندیشه‌های انقلابی و بیدارکننده امام، فضا را پر کرده بود و مردم گوش به فرمان ایشان بودند و استان‌های آذری‌نشین هم نه تنها از بقیه مردم عقب نبودند که در برخی از موارد در پیروی از امام، به دیگر نقاط کشور هم الگو نشان می‌دادند. با این همه برخی از اطرافیان آقای شریعتمداری، با توهم اینکه کشور دچار آشوب‌های قومی و حزبی است و می‌توان با ایجاد یک بستر جدید از اوضاع سوءاستفاده کرد و برای او از استان‌های آذری نشین به ویژه تبریز یارگیری کرد، دست به تأسیس حزبی زدند که بعداً ضدانقلاب و تجزیه طلب‌بودن آن روشن شد. شریعتمداری هم متوهم شد که اگر رهبری حزب

را به عهده گیرد، می‌تواند بخش بزرگی از کشور را از بدنه انقلاب و نظام اسلامی جدا کند! اما باز نشان داده شد که هنوز حتی مردم آذربایجان را هم نشناخته‌اند و شناخت امام از تبریز، به مراتب بیش از شریعتمداری و اطرافیانش بود. امام فرمودند: مردم تبریز خودشان مسئله خلق مسلمان را حل می‌کنند و همین‌طور هم شد. به نظرم علت ورود تمام قد شریعتمداری به موضوع خلق مسلمان، ناامیدی او از همه فعالیت‌هایش بود که مرتباً نتیجه معکوس می‌داد! حمایت از کودتای نوزه هم زمانی اتفاق افتاد که قضیه خلق مسلمان بدون نتیجه دلخواه او به اتمام رسید. البته لازم است یادی کنیم از ابرمرد شجاعی که با شجاعت حسینی خود، غائله خلق مسلمان را برهنمودهای امام امت و به نفع انقلاب اسلامی مهار کرد و او کسی نبود جز شهید محراب آیت‌الله سید اسدالله مدنی.

**شهید آیت‌الله سید محمدعلی قاضی طباطبایی تا مقطع شهادت خود، از چه شیوه‌هایی برای مهار غائله خلق مسلمان بهره می‌برد؟**

اگر شهید آیت‌الله قاضی در مقطع اوج‌گیری غائله خلق مسلمان در تبریز حضور داشت، چه بسا می‌توانست مؤثرتر از شهید آیت‌الله مدنی عمل کند. نفوذی که آقای قاضی در تبریز داشت، به مراتب بیشتر بود. محبوبیت شهید قاضی هم به مراتب بیشتر از آقای شریعتمداری بود. یکی از تفاوت‌های که شهید قاضی با و داشت، این بود که شریعتمداری عناصر و جریانات هدایت شده توسط بعضی از نمایندگانش در تبریز را حمایت می‌کرد، اما برای شهید قاضی مردم واقعا طبقه‌بندی نشده بودند و ایشان با عموم آنها همراه بود. آقای شریعتمداری هر چه در تبریز نماینده داشت و خودش هم زرتنگی می‌کرد، اما شهید قاضی با بدنه مردم مرتبط و این نقطه قوت او بود. علاوه بر این ما خیلی‌ها را دیدیم قبل از انقلاب طرفدار آقای شریعتمداری بودند، اما به شهید قاضی هم ارادت داشتند. علت این بود که حضور مؤثر شهید قاضی در تبریز را دیده بودند. در تبریز برای مردم انقلابی، ملجأ و پناهاگاه دیگری جز شهید قاضی نبود و این امر جایگاه مهمی را برای ایشان ایجاد می‌کرد.

**حکایت مسلمانی مکرر آقای شریعتمداری از خلق مسلمان حتی پس از استعفای مؤسسان آن چه علیی داشت؟**

فکر می‌کنم که آقای شریعتمداری به خوبی در یافته بود که تمام‌شدن ماجرای حزب خلق مسلمان، به معنای اقدام شدن حیات سیاسی، اجتماعی و حتی دینی اوست، لذا تمام قد پای حزب ایستاده بود و تا جایی که توانست از آن حمایت کرد.

**این روزها سالروز خلع آقای شریعتمداری از مرجعیت، توسط اعضای جامعه مدرسین حوزه علمیه قم است. این رویداد در چه بستری اتفاق افتاد؟**

روحانیون انقلابی که بدنه اصلی جامعه مدرسین را تشکیل می‌یادند، پس از قرن‌ها شاهد متلاشی شدن نظام فاسد شاهنشاهی و تشکیل نظام اسنادی با تلاش‌ها، فداکاری‌ها و جانفشانی‌های مردم به رهبری فقیه عادل و پرهیزگاری چون امام خمینی بودند. لذا در مقابل این حرکت مقدس، هر حرکتی که از روی هوای نفس یا قدرت‌طلبی، مخصوصاً از جانب کسی که داعیه مرجعیت را دارد، در صورت می‌گرفت، طبیعی بود که پذیرفته نشود و در واقع شریعتمداری با رفتارها و موضع‌گیری‌های خصمانه‌اش در مقابل انقلاب اسلامی، از نظر جامعه مدرسین که حافظ حریم مرجعیت بودند، صلاحیت‌های حداقلی را هم از دست داده بود و بالطبع اقدام شجاعانه این جامعه، کاملاً به جا و در موقع خود انجام شد.

**کلام آخر؟**

پیروان شریعتمداری بعد از ماجرای کودتای قلب‌زاده، از مظلومیت وی برای مردم سخن‌ها می‌گفتند! اما اینکه چه اتفاقی افتاده و ماجرای آن از چه قرار بود را به مردم نمی‌گفتند. مردم بیدار و طلاب آگاه، بر این امر واقف بودند، ولی بالطبع افرادی هم بودند که حقیقت را کتمان می‌کردند و به صلاحشان نبود که همه چیز را به مردم بگویند.